شیرازه

نگاهی دیگر به شمس تبریزی

شرق: «در جدال با خویشتن» با عنوان فرعی «نگاهی دیگر به احوال و اقوال شمس تبریزی» عنوان کتابی است از مهدی محبتی که به‌تازگی در نشر کتاب پارسه منتشر شده است. در این کتاب گزیده‌ای از مقالات شمس هم با انتخاب محبتی به همراه تحلیل و تعلیقات آورده شده است. «در جدال با خویشتن» دو بخش اصلی دارد، بخش اول «کلیات و مبانی» نام دارد و خود شامل پنج فصل است و در بخش دوم کتاب نیز گزیده‌ای از مقالات شمس نقل شده است.
نویسنده در مقدمه کتاب توضیحاتی درباره ایده اصلی تدوین کتاب داده و ازجمله به این نکته اشاره کرده که شمس، «شجاعت غریب و بی‌نظیری» در بیان باورهایش داشته و در هر شرایطی بی‌آنکه هراسی از مخاطبانش یا وضعیت اطرافش داشته باشد حرف خودش را می‌زده است. محبتی با اشاره به این ویژگی شمس نوشته که: «این کتاب اساسا بر پایه همین نگاه شکل گرفته است

[…]

شمس آغاز می‌شود. نویسنده آشکارترین حوزه هنجارگریزی‌های شمس را در نوع برخورد او با هنجارهای عرفی و اجتماعی دانسته است. از ظهور و حضور شمس در قونیه تا اولین مواجهه‌اش با مولانا و نیز نوع پوشش و منزل‌گزینی او همگی نشانه‌ای است از اینکه شمس برخلاف هنجارهای اجتماعی دورانش رفتار می‌کرده است. محبتی به این نکته اشاره می‌کند که هنجارگریزی‌های عرفی و اجتماعی شمس در مقالات شامل طیف وسیعی از کنش‌ها و گفتارهاست که همه آنها را نمی‌توان یکجا گرد آورد. ازهمین‌روست که او معتقد است این جمله مشهور مولانا درباره شمس تنها از باب شیفتگی نبوده است: «خودغریبی در جهان چون شمس نیست».
فصل سوم کتاب به اندیشه‌ها و اسرار مقالات شمس اختصاص دارد و نویسنده در اینجا کوشیده تا لایه‌های دیگری از مقالات را، به جز معنای مستقیم آنها، بررسی کند.
فصل بعدی کتاب به تأملات فلسفی شمس مربوط است. شمس هم به دلیل تأثیری که بر عرفان اسلامی و ایرانی دارد و هم به دلیل میزان تأثیرگذاری‌اش بر مولانا از مهم‌ترین عرفا به شمار می‌رود. نویسنده معتقد است که «شناخت احوال و افعال و اقوال او می‌تواند از جهات بسیار در نقد فلسفه و تفکر فلسفی درس‌آموز و عبرت‌آمیز باشد، ضمن آنکه تأمل و تدقیق در مقالات شمس نشان می‌دهد که یکی از گسترده‌ترین موضوعاتی که شمس در طول حیات خویش، پیوسته و مدام با آن درگیر بوده و چالش می‌ورزیده، فلسفه و فهم فلسفی و همچنین برخی فیلسوفان بزرگ و تاثیرگذار بوده است، به حدی که کمتر شخصیت برجسته در قلمرو عرفان ایرانی اسلامی را می‌توان یافت که تا این حد با منطق و فلسفه و نوع نگاه منطقی و فلسفی در کیفیت و کمیت روش درگیر گشته باشد و ضمن شناخت نسبتا دقیق مباحث فلسفی، نکته‌ها و خرده‌هایی چنین دقیق بر فلسفه و برخی فیلسوفان وارد کرده باشد». فصل پنجم کتاب هم به زندگی و آثار شمس مربوط است و پس از آن گزیده‌ای از مقالات شمس منتشر شده است.

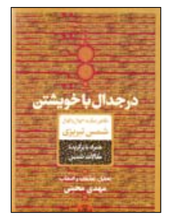

در جدال با خویشتن
احوال و اقوال شمس تبریزی
مهدی محبتی
نشر کتاب پارسه

داستانی عاشقانه از گوته

شرق: «بازار و خیابان را هیچ‌وقت به این خلوتی ندیده بودم! انگاری که شهر را جارو کرده‌اند! از همه ساکنان، به گمانم بیشتر از ۵۰ نفر در محل نمانده‌اند. کنجکاوی چه کارها که نمی‌کند! هر که هست، می‌دود و می‌رود که قافله غم‌انگیز آواره‌های پناه‌جو را ببیند. تا پای بند آب که می‌گویند راه عبور این خیل بی‌نواست، هیچ نباشد یک ساعتی راه است. بااین‌حال جماعت در غبار سوزان نیمروزی هم به سر جاده درآمده است. من که خوش ندارم از جایم جنب بخورم وقتی قرار است فلاکت آواره‌هایی را ببینی که با هست و نیستِ نجات‌داده‌شان، بدبختانه ناچار شده‌اند بخش‌های آن طرف رود راین، زمین‌هایی به آن زیبایی را رها کنند و پیش ما، به این طرف رو بیاورند و از گوشه هموارتر این دره پربرکت پیچ‌وخم آن را هم پشت سر بگذارند». این آغاز داستان «هرمان و دوروته‌آ» از گوته است که به‌تازگی با ترجمه محمود حدادی در نشر گویا به

[…]

صلح‌آمیز و خوش‌بینانه- هماهنگی میان عشق، وطن‌دوستی و دلبستگی به طبیعت آن، ضمن تأکید بر استواری پیوندهای خانوادگی است. گوته با تکیه بر رویدادی واقعی، در هرمان و دوروته‌آ به این گونه ادبی رنگی واقع‌گرایانه می‌بخشد و ازآنجاکه پیدایش جهان‌نگری سرمایه‌داری و بروز انقلاب و آشوب‌های ناشی از آن، در حس جان او خبر از واژگونی معیارهایی کهن

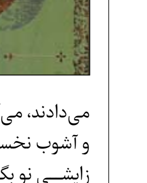

هرمان و دوروته‌آ
یوهان ولگانگ فون گوته
ترجمه محمود حدادی
نشر گویا

می‌دادند، می‌کوشد از این جهانی که گویی می‌رود که به تاریکی و آشوب نخستین و سرآغاز آفرینش بازپس برگردد تا که چنین، زایشی نو بگیرد. باری از این زمانه آبستنِ رویدادهایی گران‌بار، چشم‌اندازی هرچند کوتاه ارائه دهد».
آن‌طور که حدادی توضیح داده، «هرمان و دوروته‌آ» در چارچوب کلی خود از قواعد غزل‌واره‌های هومری تقلید می‌کند و ازاین‌رو است که عنوان‌های نُه پرده آن همگی از نام‌های الهگان نه‌گانه برگرفته شده است. این داستان گوته در کنار «رنج‌های ورتر جوان» همواره از محبوب‌ترین و پرخواننده‌ترین داستان‌های گوته بوده و در طول قرن نوزدهم به‌عنوان متن درسی مدارس آلمان مطرح بوده است. در این داستان شهری کوچک، با ویژگی‌هایی روستایی به ناگهان با رویدادی جهانی روبه‌رو می‌شود: «کاروانی پایان‌ناپیدا از آوارگان جنگ، انقلاب و دشمنی‌های داخلی، در جست‌وجوی کمک و سرپناه در پیش چشم‌اندازِ ساکنان شهر سربرمی‌دارد و این ساکنان دنج‌گوشه‌نشین نخست بهت‌زده‌اند؛ اما در گام دوم، و ازآنجاکه مؤمن‌اند، یاری می‌رسانند، البته با اسباب و وسایلی که خود چندان مصرفی برایشان ندارند یا که دیگر به دردشان نمی‌خورد». دراین‌میان برای پسری جوان که او نیز به امدادرسانی شتافته است، دیداری با یکی از فراریان رخ می‌دهد که سرنوشت او را رقم می‌زند و زندگی‌اش را متحول می‌کند. آنچه گوته در آستانه قرن نوزدهم روایت کرده است، امروز حتی مصداقی عینی‌تر یافته است و ازاین‌رو داستان گوته در دورانی که جنگ و تبعید و مهاجرت ابعادی وسیع‌تر یافته‌اند، همچنان معاصر به نظر می‌رسد.

دو مقاله از هارولد بلوم به مناسبت درگذشت این منتقد مطرح

هملت: شعر بی‌کران

ترجمه رضا سرور

هارولد بلوم (۱۹۳۰-۲۰۱۹) را می‌توان یکی از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان و منتقدان ادبیِ مکتب «نقد نو» دانست اما لقب دیگری نیز برازندهٔ اوست: شکسپیرشناسی بی‌بدیل. بلوم، شکسپیرشناسی است که می‌توان تنها به اعتبار کتاب «شکسپیر: ابداع انسان» او را جانشین بلافصل ای.سی. بردلی و ویلسون نایت دانست. او علاوه‌بر انتشار راهنماهای انتقادی متعددی در باب نمایشنامه‌های شکسپیر، با نگارش «شکسپیر: ابداع انسان» تفاسیری جامع و الهام‌بخش در باب سی‌وهشت نمایشنامهٔ شکسپیر ارائه کرد. در این کتاب حجیم، او به تفصیل در باب جهان‌شمولی شکسپیر و دلایل ماندگاری آثارش سخن می‌گوید و این ایده را مطرح می‌کند که وجود شکسپیر نه‌تنها مدیون رنسانس نیست بلکه رنسانس مدیون حضور شکسپیر است زیرا تصویری که شکسپیر از انسان آفرید نه پیش از او و نه در دوران رنسانس سابقه‌ای نداشت و او با نبوغ فرابشری‌اش تصویر جدیدی از انسان ابداع کرد. در این زمینه، کلام بلوم قرابتی شگرف به این کلام دکتر ساموئل جانسون دارد که تا پیش از شکسپیر هیچ‌کس چنین تصاویر متنوعی از انسان ابداع نکرده بود و راز ماندگاری او نیز در همین است، این همان ایده‌ای است که سال‌ها بعد بورخس آن را بدین صورت بیان کرد: «پس از خداوند، شکسپیر بیش از همه آفرید».
در کتاب «شکسپیر: ابداع انسان» فصل مربوط به «هملت» بیشتر به استدلال‌هایی در باب منابع و مآخذ این نمایشنامه اختصاص یافته و چنان‌که بلوم خود می‌گوید بعداً با کمال اندوه دریافته است که بخش زیادی از اندیشه‌هایش در باب «هملت» ناگفته باقی مانده‌اند، بنابراین سال‌ها بعد، بلوم با نگارش کتاب «هملت: شعر بی‌کران» جبران مافات می‌کند. آنچه در پی می‌آید ترجمهٔ دو بخش اول از همین کتاب است که سال‌ها پیش ترجمه شده و بی‌دلیل در انتظار نشر است.

■■■

۱- فهمیدن هملت

«هملت» بخشی از انتقام‌جویی شکسپیر از تراژدیِ انتقام است و به هیچ ژانری تعلق ندارد. بی‌کران‌تر از تمامی اشعار و چونان تأملی است در باب تزلزل انسان به‌هنگامِ مواجهه با مرگ.
بدونِ شک «هملت»، به‌رغم قصد شکسپیر، به

[…]

چقدر برایم […] می‌دهد. این […] چندبار آنها […] است. حالت تهوع به من دست […] یی آویخته بودند که نمی‌دانم […] م». (پردهٔ پنجم ـ صحنهٔ یک)
همان‌طور […] ولد گدار اشاره کرده، هملت […] ت، زیرا یوریک که «در بذله‌گویی […] ی برخوردار بود» شاهزاده را تا […] د. گورکن، تنها شخصیت هماورد […] خ‌طبعی، به ما می‌گوید جمجمهٔ […] ر زمین بوده است و بنابراین سی […]

[…]

پنجم ـ صحنهٔ یک، به ما می‌فهماند که هملت پدر و مادرش را در وجود یوریک، دلقک دربار، یافته بود.
«او هزار بار مرا به کول گرفته و اینک تصور او […]
هملت، با او تنها می‌مانیم. اولین سطور آن، ما را به راهی طولانی در هزارتوی روح هملت می‌برد: «آه، کاش این تنِ بس آلوده ذوب می‌گشت و آب می‌شد یا […]
[…] باشد همان دیدگاهی است که هملت نسبت به انسان، به‌خصوص نسبت به خویش، دارد.
و بعد این سؤال پیش می‌آید: «چگونه هملت به […]

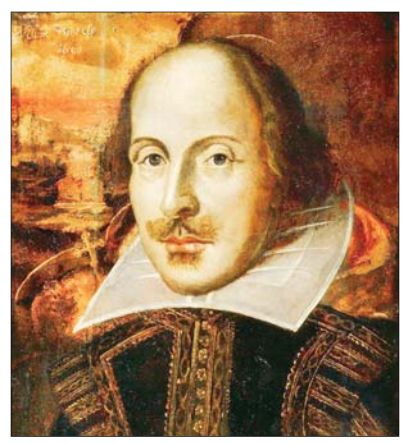

[…] نجواکنان خارج می‌شود: «مرا به‌یاد آر! […] که هملت به تماشاگران تئاتر گلوب یاد […] روح پیشتر یکی از آنان بوده است: «ت […]

[…]

شخصیتی به نامِ «پطرزبورگ»

شرق: رمان‌هایی هستند که نام‌شان را جسته‌وگریخته و در مواردی حتی به وفور اینجا و آنجا در متون نظری ترجمه‌شده به فارسی خوانده‌ایم یا اسم‌شان را از کسانی شنیده‌ایم اما خود آنها هنوز به فارسی ترجمه نشده‌اند. عمده اطلاعات مخاطب فارسی‌زبان درباره این رمان‌ها از لابه‌لای حرف‌ها و نوشته‌های دیگران است. تا همین چندی پیش رمان «پطرزبورگ» آندرِی بیِه‌لی نیز در همین دسته بود. اکنون اما این رمان مشهور ادبیات روسیه با ترجمه فرزانه طاهری در نشر مرکز منتشر شده است. «پطرزبورگ» را یکی از شاهکارهای ادبی قرن بیستم دانسته‌اند. بیِه‌لی این رمان را نخستین‌بار بین سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ به صورت پاورقی و بعد در سال ۱۹۱۶ به صورت کتاب منتشر کرد. بعدها در آن تغییراتی داد و قدری کوتاهش کرد که این متن تغییریافته در سال ۱۹۲۲ به چاپ رسید. این رمان را فرزانه

[…]

عین اینکه «عمیقا در خاک روسیه ریشه دارد، اما درعین‌حال با صدایی سخن می‌گوید که پرقدرت است و اصیل، و همین سبب می‌شود که از مرزهای ملی بگذرد و به گوش همه ما برسد». یکی از وجوه اهمیت «پطرزبورگ» به لحاظ زیبایی‌شناختی زبان این رمان است. فرزانه طاهری در یادداشت آغاز ترجمه فارسی ضمن صحبت از دشواری‌هایی که برای ترجمه این رمان با آنها

پطرزبورگ
آندرِی بیِه‌لی
ترجمه فرزانه طاهری
نشر مرکز

روبه‌رو بوده به ویژگی‌های زبانی آن اشاره کرده که یکی از آنها تنوع زبانی رمان است و به‌کاررفتن «سطوح زبانی و انواع زبان‌ها و سیاق کلام» در آن. آنچه در ادامه می‌خوانید قسمتی است از ترجمه فارسی این رمان: «آپولون آپولونُویچ آبلِئوخُف، با پالتو خاکستری و کلاه سیلندر سیاه بلند، وحشت‌زده از درِ گشاده خانه بیرون پرید. کسی نامش را فریاد زد و شکل کلیِ سیاه کالسکه‌ای بلافاصله وارد حلقه نور چراغ خیابان شد، و نشان خانوادگی‌اش را پدیدار کرد: تک‌شاخی که دارد شاخش را در تن سلحشوری فرو می‌برد؛ درست وقتی که آپولون آپولونُویچ آماده شده بود توی کالسکه بپرد و پرّان به اندرون مه بگریزد، در ورودی چارطاق شد؛ مردک ریزنقش بیذده که حقیقتی متقن را تازه برایش فاش کرده بود در خیابان پدیدار شد و تندتند به چپ رفت. آپولون آپولونُویچ در این وقت پایش را پایین گذاشت و نوک دستکش‌اش را به لبه کلاه سیلندرش برد و به کالسکه‌چی دستور داد بدون او به خانه برگردد. و بعد کاری کرد که در تاریخ زندگانی‌اش در طول پانزده سال بی‌سابقه بود: پلک‌زنان از حیرانی، دستی فشرده بر قلبش، دوان به دنبال پشت مردک ریزنقش که دور می‌شد روان شد؛ بنا کرد به تکان دادن دست کوچولویش. این جزء بی‌اهمیتِ رفتار شخصی تازه‌درگذشته را منحصرا من‌باب کسانی ذکر می‌کنم که مشغول جمع‌آوری مواد و مصالح جهت زندگینامه آتی او هستند که روزنامه‌ها به‌تازگی از آن گفته‌اند. باد کلاه سیلندر بلندش را از سرش ربود و آپولون آپولونُویچ روی آبچاله‌ای چاردست‌وپا شد تا کلاه سیلندر را بیرون بکشد، بعد به سوی پشتی که از او دور می‌شد داد کشید: اممم… گوش کنید چه می‌گویم!».

مرور

سمندریان به روایت دیگران

شرق: حمید سمندریان یکی از چهره‌های مطرح و ازیادنرفتنی تئاتر ایران است؛ کارگردانی که آثار مطرحی را از ادبیات نمایشی جهان روی صحنه برد که «ملاقات بانوی سالخورده» و «بازی استریندبرگ»، هر دو از فردریش دورنمات، از آن جمله‌اند. «با طرحِ خنده‌ای» کتابی درباره او به کوشش و ویرایش روزبه حسینی در نشرِ افراز منتشر شده است. این کتاب شامل بیست‌وپنج گفتار درباره حمید سمندریان است. آربی اُوانسیان، جعفر والی، ناصر زراعتی، عباس معروفی، منصور کوشان، محمد چرمشیر، پرویز پورحسینی، اسماعیل محرابی، بهروز غریب‌پور، آتیلا پسیانی و قطب‌الدین صادقی از جمله اهالی تئاتر و ادبیات هستند که مطالبی از آنها در این کتاب آمده است. کتاب با پیش‌درآمدی از روزبه حسینی با عنوان «با طرحِ خنده‌ای...» آغاز می‌شود که در بخشی از آن در تصویر وجهی از شخصیت سمندریان که به تئاتر مربوط بود آمده است: «سمندریان هوش اجتماعی داشت. جامعه را، تماشاگر را

[…]

به هیچ‌کس و هیچ جایی نخواهد باجی بدهد، زیسته باشد و در حدِ توان خود کار کرده باشد، بی‌آن‌که اهلِ گلایه و شِکوه و شکایت بوده باشد، کم داریم. سمندریان از جمله‌ی این انسان‌های ایرانی کمیاب بود».
پرویز پورحسینی از جمله بازیگران قدیمی تئاتر است که تجربه کار با سمندریان را در کارنامه دارد. پورحسینی در مطلبی کوتاه با عنوان «سمندریان بازیگر را به چالش وامی‌داشت» درباره شیوه کارگردانی سمندریان و نحوه کار او با بازیگر گفته است: «روشِ سمندریان در کارگردانی، ابتدا تحلیلِ شفاف بود از نمایش‌نامه و نقش‌ها؛ و سپس آرام‌آرام بازیگر و نقش را به هم نزدیک می‌کرد. روز اول تمرین، نمایش‌نامه را خودش روخوانی می‌کرد. این کارش بی‌نظیر بود. هرگز هیچ کارگردانی را ندیدم که مانند او این‌قدر نمایش‌نامه را خوب روخوانی کند. نمایش‌نامه را چنان می‌خواند که همه‌ی حرکات و زوایای پنهانِ آن برای شنونده به تصویر درمی‌آمد و انسان را شیفته می‌کرد برای اجرای آن. بازیگر را در مقابل نقش به چالش وامی‌داشت. افق‌های دور و الگوهای فوق‌العاده‌ای را در مقابلِ او قرار می‌داد و بازیگر مجبور می‌شد برای رسیدن به نقش، به تلاش بی‌پایان بپردازد. همیشه به متن وفادار بود و اجازه نمی‌داد کسی چیزی به آن اضافه کند. روشی کاملا کلاسیک برای اجرا».
و محمد چرمشیر در مطلبی به نام «آدمی سزاوار زندگانی است وَ زندگی زیباترین لحظه‌ی آفرینش» در سخن از مرگ سمندریان، این‌گونه از بی‌مرگی او می‌گوید: «بیایید سماجت این مرگ را دوباره پَس بزنیم. گذشته مرگ است. از امروز بگوییم. حمید سمندریان با ما است. مردی که زندگی را بیش از مرگ دوست دارد. او این‌جاست، همین‌جا. در برابر تَک‌تَکِ ما. او ما را می‌نگرد. و ما، خجول و شرم‌ناک، ایستاده‌ایم در برابر نگاهش که داوری می‌کند ما را. در کنار او می‌ایستیم و به آن‌چه او می‌نگرد، می‌نگریم. چشم‌های او چشم‌های ما می‌شود. و لبخندش بر لب‌های ما می‌نشیند. به چه می‌نگری تو، حمید سمندریان، که کراهت مرگ این‌گونه به عزّتِ زندگی بَدَل می‌گردد؟ به چه لبخند می‌زنی تو، حمید سمندریان، که این‌گونه آسان می‌شود رنج زندگی؟»

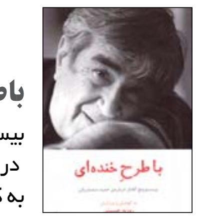

با طرحِ خنده‌ای
بیست‌وپنج گفتار
درباره‌ی حمید سمندریان
به کوشش و ویرایش روزبه حسینی

نقد ادبی ژانری از ادبیات است

هارولد بلوم: شکسپیر جهانی‌ترین نویسنده تاریخ است

شرق: هارولد بلوم، نویسنده و از مطرح‌ترین منتقدان و نظریه‌پردازان ادبیِ اخیرا در ۸۹ سالگی از دنیا رفت. سالیانِ طولانی او را مهم‌ترین منتقد و نظریه‌پرداز ادبیِ در قید حیاتِ آمریکا می‌دانستند گرچه درباره نظریات ادبی او اختلافات و مَناقشه‌های بسیاری در میان اهل نظر وجود داشت. اما تاثیر و شهرتِ او بر فضای ادبی در نیم‌قرن اخیر مورد تردید هیچ‌یک از منتقدان و مخالفان و اهل ادبیات نبوده است. بلوم در شهر نیویورکِ آمریکا و در محله‌ای یهودی‌نشین به دنیا آمد و بزرگ شد و آن‌طور که خودش گفته است آثار چارلز دیکنز و اشعار ویلیام بلیک او را شیفته ادبیات کرد و بعدها نیز به‌خاطر آشنایی‌اش با نورتروپ فرای به نقد ادبی روی آورد و تا آخر عمر هم […]

[…]

باشند. اما نقد شعر در آمریکا خیلی اوضاع خوشایندی ندارد. او همچنین به قدرت شعر اشاره می‌کند قدرتی که در تولید قرائت‌های نیرومند نمود پیدا می‌کند و آنها نیز به نوبه خود قرائت‌های نیرومند دیگر را در دل دارند.
بلوم نقد ادبی را شاخه‌ای از ادبیات می‌داند نَه ساحتی جدا و پرت‌افتاده […]

[…]

و باور دارد که نمی‌توان هیچ مطالعه‌ای انجام داد مگر اینکه به نحوی مطالعه ادبیات باشد. «ما امروزه در فرهنگی ادبی به‌سر می‌بریم و آنان که گمان می‌کردند به زودی فرهنگ علمی موفق خواهد شد و علم تعیین‌کننده همه‌چیز می‌شود، امروز حتما فهمیده‌اند که در اشتباه بوده‌اند. ما بدل به […]

[…]

و مهم می‌شمارد. بااین‌ه[…] وضع موجود را چنین ش[…] میان‌مایه تولید انبوه شده[…] شبه‌دانشگاهی و گاه تنها […]

[…]

[…] ترجمه امیر […]